

بازیر آن غشای بطوریکه است که آن استخوان راس جداست جدا استخوان حرکت میکند و از حرکت آن جلد راس بجز حرکت است  
 حرکت میکند بازیر غشای شبکیه غشای است که با استخوان راس متصل و متعلق است و از آن غذا بجانب خارجی استخوان راس  
 میرسد زیرا که در استخوان با عیار صلابت و لینت اختلاف است پس آنچه از استخوان راس جانب آن خارج و داخل است  
 صلب است و آنچه از آن در جانب داخل مغز یعنی قریب مغز است آن نرم است و آنچه از آن در وسط هر دو  
 جانب واقع است آن نرم و لین است و ظهور این اختلاف در استخوان سر و اطراف نخوی وقت تشنج میشود چه در  
 صبیان که نرم اند و در سیران که سخت میباشد و در آن غشای غذای استخوان می ماند و یک شریان از قلب برآمده از راه گلو  
 تا صدر عین از خارج داخل رسیده بدو شعبه منشعب شده یک شعبه آن بسوی پیشانی و یک شعبه آن بسوی خلف راس  
 رفته و آن هر دو در جلد راس بذریعہ غشای ریشته و از منشعب و منشر شده اند و همچنین یک شریان از اندرون مغز  
 بذریعہ ثقبه که قریب موق اکبر در جانب انسی اندرون استخوان های چشم واقع است بیرون آمده در جلد راس منشعب و  
 منشر شده و بدو اسطه همین شریانین راه از اندرون مغز تا بیرون آن جاری شده و از آن خون در جلد میرسد و  
 چون بشریان عظیم که از بیرون مغز در جلد راس آمده نقصان و آفتی میرسد شریانی که از اندرون مغز بر آید  
 چشم در جلد آمده خون به جلد میرساند و این شریان که حکم عظیم میشود و همچنین بطوریکه شریان در جلد راس رسیده  
 انداز او هم همان هم طریق در جلد راس رسیده و منشر شده اند چنانکه شریان خون را از دل میبرند و در جلد راس رسیده و در آنجا که از آنجا  
 میرسانند و در یک از اندرون مغز بیرون آمده است آن از ورید یک از شریان خارج و داخل پیدا شده و عظیم گشته  
 بر پیشانی آمده است قریب گوشه چشم که در جانب انسی است بالای موق اکبر متصل شده لهذا اگر فتن قصد تعلیق  
 علق درین موضع خون کثیر از اندرون مغز بیرون می آید و سرسام و غیره امراض راس را منقذ میشود و عصبیکه  
 قوت حس را در اعضای وجهی اگر دو عضله پیشانی را قوت حرکت میدهد از ثقبه که در استخوان پیشانی و ابرو برکناره هر دو  
 ابرو واقع است از ثقبه ابرو یک فرد خارج شده یکی از جانب یکین و دوم از جانب بسیار در جلد سر رسیده و منشر میشود  
 و سبب اختصاص او جلع در یک شق راس آفت همین عصب بود و استخوان های کاسه سترشت تا هستند چهار از آن  
 بزرگ اند که یکی از آن مقدم راس و دو از آن بالای آن بطور سفت و این هر دو زیاده از همه طول و عرض اند  
 و یکی از آن در موخر راس و همین قاعده مغز است و درین استخوان زیر مغز ثقبه کلان است که از آن نخاع بیرون  
 آمده در فقار عنق و ظهر فرود آمده و بجای که اینها با هم متصل شده اند و از آن منصل نخل گشته اند و از آنجا که از آنجا منصل  
 استخوان مقدم راس را که با استخوانهای یا فوج متصل شده است در اکتلی نامند و منصل هر دو عظام یا فوج را در زحمی  
 گویند و منصل استخوان موخر راس که از اتصال آن با هر دو استخوان یا فوج حاصل شده در زلامی گویند چه او شایع است و نسبت  
 خود بالای سکه در رسم خط یونانی نوشته میشود و صلابت عظم موخر راس زیاده است و چهار استخوان از آن کوچک اند و در

بطور جدا از یکدیگر استخوان یا قوچ اند که در آن هر دو گوش یافته شده اند و آنرا جوجین گویند و آنهم بسیار سخت اند لهذا  
 به جوجین نام کرده شد و موازان و الف اند که از آن مخزن پیدا شده اند و یکی ازین هر دو بصورت شپره و آن از  
 دایره عریض خود متصل است به عظم قاعده دماغ و از طرف دقیق که مشابه بشپره است متصل است به عظم شاشی و وی عظم شاشی  
 است که در آن ثقبه های کوچک مثل غریال موجودند و این قسمی الف است و هم باید دانست که در جانب داخلی هر دو استخوان قوچ  
 که مثل سقف بالای استخوان های دیگر آمده اند نشان مکان شرايين که در میان ام غلیظ و استخوان راس میمانند یافته میشود و این  
 نشانهها جایگزین استخوانها برآمدگی در جانب بطن و بسیار راس یافته میشود و زیاد میباشد پس اگر مقتضای ضرورتی بود  
 کشف دماغ محتاج شوند باید که این مقامات را از قطع محفوظ دارند تا شرايين که با رگها اینجا موجودند از قطع محفوظ ماند و چون  
 ذکر عظام شد مذکور ترتیب آن ضرورت تا در تعلیم و تفهیم سولت شود پس باید دانست که از استخوان های راس اول و اول  
 همیشه استخوانی است که در آن پیشانی چشمان یافته می شوند و در وسط این استخوان بزرگ زیر آن استخوان نحر که موسوم به  
 عظم شاشی است میباشد پس این استخوان کوچک مشابه بشپره بود و بعد آن از بطن و بسیار آن هر دو استخوان جوجین که  
 هر یک از آن یک یک از آن واقع است بود پس این هر دو عظم قاعده دماغ بود بالای استخوان پیشانی و موخر راس دو  
 عظم پیشانی و طرفین عرض برآمده اند که در آن یا قوچ یافته میشود و اینها اساس بنیاد راس اند اکنون باید دانست که ازین  
 استخوانهای راس در کدام ثقبه یافته میشود و هر قدر ثقبه ها که در سر یافته میشوند به مملو و مسدود میباشد یا خالی و مفتوح  
 پس بدانکه در عظم شاشی پیشتر ثقبه های بزرگ اند و در آن ششای عصب حس ششم که از دماغ رسته آمده اند و آن ثقبه ازین عصب  
 مملو و مسدود میباشد پس بعد از عظم مشابه بشپره هم ثقبه است و از اتصال آن عظم پیشانی و عظم شاشی و استخوان موسوم بقاعده  
 دماغ عظام اذن هم سوراخ های متعددی پیدا شده اند لیکن دو ثقبه که از اتصال آن استخوان مشابه بشپره و عظام اذن و عظم قاعده  
 دماغ پیدا شده اند از آن شرايين و دماغ میروند و آنچه از اتصال عظام اذن یا عظم قاعده دماغ دو ثقبه پیدا شده اند از آن  
 دو در بزرگ از اندرون دماغ بیرون می آید یکی از بطن و دومی از سار و ثقبه یکی که در عظم قاعده دماغ است از آن نخاع  
 از دماغ با ام غلیظ و ام رقیق برآمده آن از نخاع و امین مسدود است و آنچه سوای اینها ثقبه با عظام دماغ یافته میشوند  
 از آنها اعصاب دماغیه برمی آید و آنها از اعصاب مملو و مسدود میباشد و که امی ثقبه در حال حیات مفتوح و خالی  
 نمیشد و ممکن نیست که از راه این ثقبه که ام چیز از قسم نخاع و ریه یا امیت بدماغ رسد تذکره هم باید  
 دانست که در سطح داخلی استخوان دماغ در اکثر مواضع گویای صغیر قلیب العمق خمدار بر اشکال مختلفه موجودند و فواید آنست  
 که دماغ اندرون آنها جا میگیرد و بزرگی آنها استقرارش محکم بود و از صدمات قلیب در آن نزوع و تحریک راه نیابد و هم پیشتر  
 نمائند که ام غلیظ هر جا که با عظام راس متصل شده است آنجا در عظام زیادتی بصورت عمود ضمیمه میباشد که بسبب آن اتصال  
 و تعلق غشا با استخوان محکم و قوی میباشد **قوله تبارک الله احسن الخالقین** و زیر استخوان راس اول غشای سخت است

که متعلق بطنام راس است که در اهری ام القدامع الغلیظی نامند بعت لاشن جو را میگویند یعنی مادر سخت چه او مثل او در پیر و پیش عظام میکند  
یعنی از آن غذا با استخوان از جانب داخل که قریب جدمش است میرسد و این غشا و تمام راس منبسط و بجمع عظام راس از آن زون  
متعلق شده است چنانکه غشای پیرونی بر تمام مشتمل است بعد از آنکه از سر بیرون آمده و چنانکه در سر متعلق بطنام راس  
و محیط بر دماغ است همچنین در تقارن متعلق بطنام تقارن محیط بر نخاع است و هم این غشا بعد التصاق از عظام بمقابل درده می شود  
شده و یکشاخ آن بصورت داس در وسط دماغ فرو رفته و از آن دماغ گیر و در حده شده که در جانب پهن و کمی در جانب بسیار  
سست شده و از این تقسیم اکثر اوقات که دماغ عارض میشود مخصوص لاشن و احد میباشند و دماغ شش سلیم کار خود با تمام میرساند  
و از آن حیات باقی میماند و یکشاخ ازین غشا صلب از وسط عظم قاعده دماغ رسته زیر دماغ گیر و بالای دماغ صغیر آمده است  
و قاعده اش آنست که تا ثقل دماغ گیر غشا افتد و دماغ صغیر از انماز خود زیر ثقل دماغ گیر محفوظ ماند پس بعد شش  
دیگر ازین شعبه ام القدامع که زیر دماغ گیر و بالای دماغ صغیر است در وسط دماغ صغیر فرو رفته مثل دماغ گیر آنرا هم شش  
ساخته ایضا بد آنکه چون ام غلیظ در وسط دماغ از جانب پهن و بسیار داخل میشود پس در جای که هر دو شعبه آن  
در دماغ با هم متصل شده بر صورت داس میشوند آنجا بر کناره های صورت داس مذکور زیر و بالای آن عجزها  
پیدا می شود که آنرا بلغت انگریزی سائنس بفتح سین موله و سکون الف و کسر پای ثناته ثقلانی فتح نون و سکون  
سین موله یعنی راه پوشیده می نامند و این مجاری در دماغ در چند جای قائمه میشوند و از آن در وسط هر دو حسته دماغ گیر  
زیر در سیمی که بالای صورت داس جای که صورت پشت داس است و دیگر زیر صورت داس جای که کناره آنجا بر زمین  
آنست و این هر دو در جو را میگویند یعنی ام غلیظ در دماغ صغیر فرو رفته آنرا هم دو حده  
ساخته آنجا هم ازین غشا این جبر پیدا میشود چهارم جای که غشای جو را میگویند قاعده دماغ گیر و صغیر محیط شده و هر سه  
سائنس ازین کناره در انماز دماغ گیر و دماغ صغیر در سائنس چهارم که در قاعده دماغ است نیز از انماز دماغ صغیر و از جانب پهن بسیار  
خود شش از شش پهن دور و دور گیر کردن که در جانب پهن آنست و از شش بسیار خود دور و دور گیر که در جانب بسیار  
است خون مذکور را میسر میزند و خود را خالی میکند و ازین راه او را که با عروق خون دماغ در دل می آید و این او را خود و دماغ  
نمیرسند اما اینکه خون دماغ در مجاری موسوم به سائنس چگونه می آید پس بدانکه او را که با دماغ که او را دماغ  
آن مرکب شده بالای دماغ و بر سر پهن های آن هستند خون بسیار از زمین های خود که در جو را میگویند استند و در  
سائنس میرسد و خود را خالی میسازند تا از انماز و انتفاخ محفوظ ماند زیرا که چون در دماغ بسبب احاطه عظام  
هوای خارجی نمیرسد تا از ثقل خون در آورده خود حرکت کرده پیش رود و در دل در آید چه آنکه در اعصابی ظاهره  
و غیر همین ثقل هوای خون متغیر شده در داخل حرکت میکند و قلب بسبب سبب میرسد و در ظاهر منبسط نمیشود و اگر  
و قتی که هوای محیط بدن قوی و لطیف بود آن زمان البته بسوی ظاهر آمده خون از بینی و دهان و مسامات جلدها خارج میشود

عصب سینه ای که در غشای دماغ است

این خون در دماغ زیاد میماند و بدو سبب از آن بزیری آید و در قلب میسرود و یکی از ثقل خود هرگاه زیاد می شود و دوم از جذب کردن قلب چون آن منبسط میگردد و پس باین حالت او را دماغ را که بسیار سست و لطیف است و نازک اند اگر بر حال آن نگاه داشته میشود پس در اوقاتیکه انسان نفس نمی کند چنانکه وقت غوطه خوری و غیره است در پیوسته انبساط قلب میشود و درین حالت از زیادتی خون عروق و دماغ منفر میزند و انسان بزودی هلاک میشود لهذا محتاط حکیم برای حفظ او را دماغ را بجاخواب سانسیس اسید افزوده که بسبب مداومت غشای ام غلیظت تحمل برداشتن ثقل خون غلیظت نسبت عروق تا مدت دراز میشود و منفر نمیگردد و بسبب آن باز خون بر این مجاری می افتد و عروق خالی مانده از انفجار محفوظ میمانند من بعد هرگاه خون درین مجاری زیاد می شود از ثقل ذاتی خود بزیری آید و در قلب داخل میگردد و کدام وقت با او دماغ میرسد اما اینکه سانسیس غیر در دست پس دلیل بر آن نیست که در ورید غشای عضلات هر دو اند و درین مجاری بخور غشای وجود عضلات یافته نمیشود زیرا که او را ام غلیظ پیدا شده و نیز اینها ضرورت عضلات نیست چه اینها خون بدو سبب مذکورین سابق می باشد نه باعانت عضلات و بواسطه همین غشای صلب که با مالدماغ موسوم است شش این داورده خرد و مجاری لعاب آورنده و ششایایی عصب سینه ای نیک تا استخوان راس میرسد و از رسیدن ششایایی این عصب در دماغ ششاکت معده و دیگر اعضا پیدا میشود و چون وقت تشنگی این غشای از استخوان راس جدا میکنند پس جانی که ازین غشای متعلق به استخوان راس است از آن جانب خون کثیر خارج میشود زیرا که از همین جانب استخوان نخون میرسانند و وقت تشنگی هرگاه جدا کرده میشود خون در آن موجود بود و ششاکت در دماغ هرگاه که دانی ضرب در حال حیات بر سر چنان میرسد که این غشای از استخوان راس جدا می شود استخوان راس جدا میگردد زیرا که رساننده غذای آن ازان جدا شده و او مثل وضعی که از پستان مرض جدا شده خشک گشته سیمبر در مروه میشود و خون ازین غشای رفته رفته خارج شده و دماغ چنان زیاد میگردد که از آن دماغ منفر میشود و از آن بیار هلاک میگردد و در جانب داخلی این غشای که بسوی دماغ است مستوی و المس است و زیر آن غشای سخت غشای دیگر رقیق مثل بیت عنکبوت است و آن بر دماغ منبسط است و آنرا ام رقیق میگویند و بلغت گرگ آرنک است گوشت یعنی ششاکت به نسج عنکبوت و فی الواقع آن واسطه ملاقات جسم لیمین است و دیگر فایده آن اینست که این غشای قدری آب پیدا میکند که از آن در دماغ لیمین و لامت همیشه باقی ماند و صلا و خشونت در آن راه نیاید و آبیکه در بطون دماغ در تعارض آن میباشند آن ازین غشای پیدا شده مجتمع میمانند و این غشای هم همراه غشای سخت که ام غلیظ است از اندرون دماغ همراه نخاع بیرون آمده در فقار عنق و ظهر فرو میزند و در آن هم مانند برای حفظ لیمین نخاع پیدای کند و در این غشای سخت است که از بلغت لاطن پدید میسرود و در آن غذا رساننده بعضوئین می نامند و این غشای بسیار نازک و رقیق است و در زیر آن غذا بدماغ میرسد و این غشای از ششاکت در آورده که کوچک پیدا شده و این غشای خاص بر جمیع اجزای دماغ محیط است و همراه آنها زیر و بالای





رشته و تغذیه جسم اسود که همراه جسم ابيض در دماغ موجودست مخصوص این غشاست و همین جسم اسود ماده قوت جسم حرکت بدن است و هر قدر که این سیاهی در دماغ اندرون چین دماغ زیاد بود صاحب آن قوی اجس و قوی حرکت و صاحب عقل بود چون این جسم سیاه کم شود قوت بدن کم می گردد و اگر این جسم سیاه محفوظ بود و در جسم ابيض نرسد قوت بحال خود می باشد لیکن در بدن تباری نیست و چه جسم ابيض فی الواقع صاحب است و آن رساننده قوت است و مرکب است از رشته باوتارهای عصبیه و از بلنت انگاشش جویت است استنش میگویند و جسم اسود خود محل قوت و ماده قوت است و جسم اسود مرکب است از سلماهای کثیره که هر یک از این مخزن قوت است و از هر سل قوی حسیه و حرکتی بیرون آمده بذریعہ رشته های اعصاب در اعضای بدن میرود و این جسم اسود را بلنت لاین کار میگویند و کوی نامند و بلنت انگاشش کار چنگل است استنش نامند و بنابرین جالینوس گفته که هر که در دماغ چین زیاد بود صاحب عقل بود و کسیکه دماغش خالی از چین باشد ابله و بی عقل بود زیرا غشیه مذکوره دماغی مخست و آن از دی عدد و بود و یکی کبیر دوم صغیر پس هر گاه به تشریح استخوان بار اجد کنند اول دماغ کبیر محسوس میشود و آن مستدیر مثل بیضی است و یعنی قاعده آن فی الجمله غلیظ و لاس آن ازان قدری و قوی آن از خارج و در حقه محسوس میشود و در آنها چین های کثیره واقع اند لیکن چین هر دو حقه در صورت و بهیئت مختلف میباشد و چون بود و بر هر چین رشته جسم سیاه بار یک یافته میشود و اندرون آن جسم سفید مدور غلیظ محسوس میشود و در میان هر دو حقه جسمی مستطیل مثل عمود سیاه محسوس میشود لیکن هر گاه هر دو حقه را خواهند که جدا کنند این جسم متوسط مثل بیخ نباتات رشته رشته شده قدری بسوی حقه جانب ایمن و قدری بسوی حقه جانب ایسر شریک میشود و چون کانس سر را کشاده در جانب اندرون دیده میشود ظاهر میگردد که دماغ کبیر از جانب مقدم خود و استخوانی که در مقدم دماغ است و در آن چشمان و پیشانی اند میماند و از وسط خود در میان دو گوی که در استخوان گوش یافته میشوند مستقر بود و از موخر خود در عظم قاعده دماغ که در آن نقبه کبیر مخرج نخاع است بالای اتم غلیظ میماند و زیر اتم غلیظ باطن دماغ سفیدیم در همین استخوان موخر راس که قاعده دماغ است میماند و چون دماغ کبیر را در جهت عمق آن ببرند بهین پس آنچه چین دماغ بر ظاهر آن محسوس میشود در داخل آن معلوم نمیشود فقط بر اطراف دماغ نشان انگره های چین سابق دیده میشوند و در وسط آن سطح استوی سفید بود و در آن سفیدی خطوط صغیره و نقطه های سیاه محسوس شوند و آن نوبات عروق و شریانین مقطوعه میباشد و چون جسم متوسط را که مثل عمود و بیخ است تمام بیرون آرند بطون دماغ ظاهر میشود و شکل بطون دماغ کبیر بهیئت مربع که طول آن زیاد بود میباشد اما جانب موخر از مقدم زیاد عریض است و ساقهای آن مقوس و تقوس آنها بسوی داخل بود و خط عرضی در جانب قاعده بطون دماغ مثل نصف دایره متصل بسره و ساقین پنجه که از اتصال آن زاویه حاده حادث میشود

در بیان جسم اسود و ابيض

و ازان نصف دایره که متصل به قوسین است بجانب قاعده بطون صورت بالای پیدای شود و بسوسه راس بطون  
خط عرضی ستقیم بر سر خط سابقین آید و از ملاقی آن بر سر قوسین دو زاویه مستطبه حادث میشود و بالای این هر دو  
زاویه صورت قرن خود یافته میشود و در وسط آن در طول جسمی مثل خط مستقیم بطور عمود فاصل است که ازان  
بطرفین بین دو بسیار این جسم متوسط و بطرفین ظاهر میشود و آن هر دو بزرگترین بطون و مانع اند و این جسم  
متوسط هم خود بطرفین ثالث است که ازان هر دو ضیق است و در زیر این بطون متوسطه صغیره دیگر بطون صغیره است  
که پذیریم آن آب که در بطون و مانع است با آب نخاع متصل میشود همیشه بطون رابع بصورت قطع الماس  
است هر گاه آن بر صورت اصلی خود باشد و آن قریب بصورت ایلی می باشد و این بطون عمیق نیست و از زیر  
آن راه بسوی کلبه ثانی رفته است چنانکه اگر شری در آن اندازند تا بطون ثالث میرسد و ازین بیان واضح  
شده باشد که بطون و مانع چهار اند **فصل ثانی** در همیشه درین بطون قدری آب میماند  
تا محل خالی نشود و بسبب آن و مانع تا استخوان ماس ماند و چون خون در مانع زیاد می آید این آب بطون کم میشود  
و چون خون از مانع کم میشود آب زیاد میگردد و تا مقدار و مانع کم نشود و در سن پیری این آب زیاد میشود و  
از همین قلیح عارض میگردد و در هر دو بطون کبیره و مانع و جسم سفید مثل سفید می باشد و در آن هر دو سیاهی بران  
نمیست که در چین مانع کبیره بود و ازان هر دو جسم نخاع پیدا میشود و چنانکه در مانع کبیره جسم سیاه بر چین و مانع است  
و سفیدی اندرون آنست بر عکس آن در مانع صغیره سفیدی بر چین آنست و سیاهی اندرون همین است  
و این و مانع صغیره بالای نخاع است چنانکه ام غلیظ بالای این و مانع صغیره است و این و مانع صغیره مثل  
بر و حصه است چنانکه گفته شده ولیکن در وسط آن کدام بطون نیست اما ازان ریشیه با رسته در زیر کبیره نخاع  
از طرف پشت نخاع آمده شریک شده اند و تاثیر آنها در اعصاب محرکه نخاعیه که در عضلات رفته اند ظاهر  
میشود چنانکه از این حرکت از هر دو جانب جسم سنان برابر صادر می شود و چون کلامی نماید و مانع صغیره را جمع کرده و این هر جانبی که  
فصاد عارض شود از انسان مکن نه بود که ازان جانب برابر حرکت کند و وزن و مانع بحساب دو سطح مختلف اوش بود  
و ازان کم و زیاد هم میباشد بلکه کسیکه زیاد و عقیل بود و عیش تا شصت و چهار اوش میباشد و کسیکه عاقل بود  
و عیش تا شصت اوش بود و این بنا بر قاعده مشهور است که هر قدر مانع کبیره بود عاقل تر بود و هر چه بود ولیکن مکن  
است که مانع صغیره بود و قلیل بودن باشد ولیکن در آن عین زیاد و عمیق بود پس صاحب آن کثیر العاقل خواهد بود  
و آنچه در کتب خزیه طبیه نوشته اند که در مانع قریب تمامی مد که میباشد که آن حرکات فی الباطن اند مثل حس مشتمل که در  
مقدم بطون مقدم میباشد و مثل خیال که آنرا مصوره هم نامند و موضع آن موخر بطون مقدم است و در مقدم  
آن بطون وسط است و خزانه آن خیال است و موضع آن بطون موخر است و تعیین مواضع این قوت ها بر بنیاد ظهور

کیفیت اوله کلبه مانع

کلبه مانع



ابطال این نقصان با اتصال این قوی میکند از آنجا که این مواعع پس این غلط است و در تشریح و تفسیر ثابت نشد که از آن  
 فلان محل فلان قوت باطل میگردد بلکه جمله قوت و جسم سیاه مذکور است و از آنست هر چه منع این اتصال مذکوره  
 باطل و ناقص میشوند و از زیر و مانع گیرند زوج اعصاب رسته اند که از آن یک فرد بجانب یمن و یک فرد بجانب  
 و در هر دو عضای آن می آیند زوج اول که از مقدمه مانع رسته عصبین شیبستین بجلستی اشد می آید که قوت  
 را می آرد و آن بالای عظم شناسی میباشد هر دو جانب الف که از آن او را که جمله مشمولات کرده می شود چون  
 در آن فساد واقع شود این قوت فاسد میگردد و در او را که مشمول نقصان یا ابطال آن ظاهر میشود و زوج دوم  
 که بعد از آن رسته عصبین مجوفتین اند که قوت با صره را در چشم می آرد و یک فرد از آن از جانب یمن رسته  
 و بجانب بسیار آمده و یک فرد از جانب بسیار رسته و بجانب یمن رسیده و قدری قدری ریشهای خود را در  
 جانب میبرد و خود هم منتشر ساخته اند و این هر دو عصب و چشم بذریعه سوراخهای که در عظم مشابیه حفاش  
 یافته میشوند می آیند و همچنین زوج ثالث و رابع و کویصه زوج خاص هم بذریعه ثقبه که از اتصال عظم پیشانی  
 با عظم مشابیه حفاش پیدا شده و آن به بیست مثقال طول است و چشم داخل میشوند و کارشان در چشم نیست که زوج  
 ثالث و عضله چشمی علی آمده چنان را بسوی فوق بر می آرد و چون درین فاجع واقع میشود و یک همواره متعفن و مستحی  
 ماند و پار را ممکن نبود که یک را برود و دیگر اعضا چشم که از آن در چشم حرکات صادر میشوند مثل عضله که چشم را بسوی  
 اعلی و اسفل حرکت میدهد و هم عضله که چشم را بجانب اشی حرکت میدهد و عضله که چشم را بجانب وحشی حرکت میدهد  
 در آن هم ششایمی عصب همین زوج ثالث می آید و قوت حرکت می آرد و معین بر حرکت یک چشم میشود و کار  
 زوج رابع نیست که در عضله حرکت چشم آمده بذریعه آن متعلقه چشم را حرکت دوری بسوی داخل میدهد و حصه زوج  
 خامس قوت حس اندرون بیرون چشم می آرد و همراه شریان صغیر که از اندرون و مانع بر راه چشم بیرون آمده بر خارج استخوان  
 راس منتشر شده این عصب هم بر می آید و بر پیشانی منبسط میشود و از نا وقت شدن همین عصب در عصابه پیدا میگردد  
 و پوشیده تا آنکه زوج عصب خامس بر سه حصه منقسم شده است این بیان بیان یک حصه آن بوده و حصه دوم  
 و سوم آنهم از ثقبه که با اتصال عظم مشابیه حفاش و عظم مجری که در آن گوشه واقع اند پیدا شده بر می آید و کار آن نیست  
 که بر دندانهای بالا و زیرین و بر زبان می آید و قوت حس باین اعضا میرساند و بسبب آن ذائقه تلخ و شیرین  
 جدا جدا محسوس میگردد و زوج عصب ششم هم از این ثقبه که حصه دوم و سوم زوج خاص از آن بیرون آمده  
 بر می آید و بذریعه عضله که بیرون چشم است چشم را بجانب وحشی حرکت میدهد و زوج سابع و این عصب هر دو آن و  
 شامخ و یک اصل است گو یا هر فرد یک زوج است و از آن یک شامخ آن از ثقبه که در عظم مجری که در آن گوشه است  
 یافته شده و در ثقبه و از آن قریب زانگه که پس گش است خارج شده از بالای گوش رطقتای کلین بصورت پنجه باسی باطل ظاهر

و در بخار ريشه ريشه شده در مجرای عضلات و هر رفته چون در بين فلج میگردد و کجی در وجه و دهن ظاهر میشود که آن عبارت از تقویه  
 است و چشم این طرف کشاده میماند چون مریض خواهد که چرخ را بیخ کند از دهن هوا برابر خارج نمیشود و متحرک جانتب  
 علیل بند میگردد که از آن منشأ نشود و این عصب قوت حرکت را می آرد در آن قوت حس نمیباشد و شلخ دیگر  
 آنهم از این ثقبه عظم مجری بر آمده در گوش رفته است و آن قوت ساسه را از وضع می آرد و همراه عشاخی آذن بر ثقبه آذن  
 منبسط شده و ريشه ريشه گشته در امیاضیکه در گوش ملو با آب اند منتشر میشود و در آن مثل شناور میباشد و پذیرد تون  
 آیکه در آن است اصوات خارجی را و اگر اک میکند ششم زون موسوم نیوما کاشک است و آن از ثقبه که از اتصال  
 عظم موخرو مانع و عظم مجری پیدا شده و در آن و در بد کبیر از دماغ فر آمده خارج میشود و فی الحقیقت این عصب بر شلخ است  
 و یک اصل آنست چنانچه یک شلخ آن در زبان آمده و شلخ دیگر آن همراه و در بد کبیر در سینه رفته و آنجا اول دول  
 و شش منتشر رفته و بعد در جمیع اجشا منشعب و منتشر گشته با سببی مییک متصل شده و شلخ ثالث آن در مغز  
 عنق که موالات آذن واقع است داخل شده تا عصب میرسد و در آن در عضلات عنق و پشت منتشر میشود و این  
 عضلات را قوت تحریک میدهد که بسبب آن عنق بهر سو میگردد و تقویس هم از آن مدو حاصل میشود فقط و زون ششم  
 از ثقبه که کوچک استخوان موخراست که قاعده دماغ است در پهلو ی ثقبه کبیر که مخزج نخاع است واقع شده بر می آید  
 و کارش اینست که زبان را حرکت میدهد و واضح باشد که زون هفتم و هشتم و نهم از ابتدای نخاع بظاهر تر است  
 لکن پنج آنها تا دماغ رسیده است ازین جهت آنها را با اعصاب دماغیه میمانند که بظاهر از اعصاب نخاعی بوده  
 باشند فتک است و نخاع از زیر دماغ کبیر شروع شده از ثقبه کبیر که در عظم قاعده دماغ است همراه ام علیا  
 و ام رفیق خارج شده در فقار عنق و ظهر فرو میرود و چنانکه دماغ استخوان راس میماند به حال پنج نخاع در عظام فقرات ازین  
 بخشیه مذکوره میماند و چون منتشر کرده نخاع را می بیند آنهم مثل دماغ هر دو حصه منقسم میباشد یکی در جانب یمن و دیگری  
 در جانب یسار و صورت نخاع در فقره مثل دانه مغز اخروث میباشد و در نخاع هم جسم اسود مثل دماغ یافته میشود  
 لیکن صورت آن در هر حصه بصورت حرف میم که در خط عربی نوشته میشود در یسار و پشت هر دو نیم در وسط آن  
 با هم متصل بود و سریم بسوی کناره نخاع بود و هر حصه آن در طول خود هم از وسط منقسم بود و حصه بود بالا و پایین از  
 حصه بالا عصب حرکت و از حصه پایین عصب حس می آید از هر دو طرف و عصب حرکت و عصب حس هر دو با هم شده  
 در بدن منتشر میشوند و عصب حس از جسم اسود نخاعی و عصب حرکت از جسم بیض آن متصل میباشد و هر قدر که  
 نخاع در فقار زیرین که ضیق اند میرود و منبسط میشود تا اینکه آخر خود مثل عصب کوچک در صورت میشود و اعصاب بکلیم  
 محکم که حس آرنده جمیع اعضای بدن را درون اعضا را راس قوت حس و حرکت میدهد و چون آفت و نقصان به  
 کبد امی فقره از فقار و نخاع آن میرسد پس در اعضای که ازین فقره و از فقار دیگر که بعد فقره ماؤ فو واقع باشند نیز

فالج و دست خراپد ميشود و ديگر که اسم عصب که اين اعصاب مسترخيه رفته باشند آن عضو هم مغلوب و مسترخي ميشود مثلاً هرگاه بريد  
 که بر فقره خاصه ضرب يا آفت ديگر رسد ازان اين فقرات و نخاع اندرون آن باؤن شود پس هر دو پا و مثانه  
 مسترخي و بیکار شود و از ضرب نشانه عصب بول و گاهي سلسل البول عارض شود و چون ضرب يا آفت ديگر بر عروق رسد  
 پس هر قدر نخاع که در فقرات زيرين بعد فقره موقوفه است جمله اعصاب آن خواه محرکه باشند يا حس آرزو بوزند  
 بیکار ميشوند چنانچه هرگاه برگردن آفت ميرسد دستها و پاهای و پهلوها و مثانه همه مسترخي و بیکار ميگردند و فالج عالم  
 عارض شود که موسوم باؤن بلقياس است زيرا که از فاسد و بیکار شدن ريشه نخاع که در فقره عروق است راه آمدن حواس  
 حس و حرکت از دماغ بند و خراب مي شود ليکن در نصوص رتبه هم حرکت دل و حرکت تنفس که بديهي پرده شکم حاصل ميشود  
 بائي ميآيد زيرا که محرک آن عصب و اعصاب است نه نخاعي تقسيم چونکه فعل اعصاب دماغيه و نخاعيه مذکور شد و در بيان  
 عصب نيو باگاسنگ که زود چاشتم است نوشته شده که آن دلبطن رسیده با عصب سيمپلي نيك متصل ميشود و لهذا  
 بيان عصب مذکور هم ضرورت تا در تسليم نقصان نماند پس بايد دانست که اين عصب از پس ترمه گوش ظاهر  
 شده اصل آن بسيار بازيک است که در تشريح محسوس ميشود ليکن يقين است که از دماغ آمده باشد و اغلب آنست که  
 با جسم اسود دماغ که ماده قوت است متصل باشد زيرا که او جمله افعال اعضاي صدر و دلبطن را مي فهمد و جميع اعضا  
 مذکوره را در افعال آنها اعانت ميکند و در ميه پايين عصب جاني که ظاهر شده از انجا اول بر پهلو مي آيد و ان عروق  
 متصل شده فزوي آيد و چون قريب فقره طهر ميرسد پس در ميان اصنلاع و فقره بکناره هاي اصنلاع ملتصق شده  
 بزير نخاع تا که بکمر ميرسد از انجا از کمر و رفته بمقابل فقره بيزي آيد و از انجا همراه شريان عظيم در رحم و مثانه و هر دو پا و باؤن  
 و در رحم زياده رفته است اين بيان اصل آن عصب است و شاخه هاي آن از هر دو جانب بيمين و يسار در راه ازان خارج شده  
 در همه اعضاي صدر مثل دل و کک در اعضاي دلبطن مثل معده و جگر و طحال و امعاء و رحم و گرده و مثانه منتشر ميشوند  
 و چون که از هر دو طرف شاخه هاي آن آمده با خود با متصل شده اند لهذا اين عصب بر جميع اعضا از هر دو ساق و محيط است  
 و کارش اينست که آنچه از اين اعضا فعل صادر مي شود بکلام آن صادر ميشود مثلاً حرکت قلب بکلام و تحريك آن است و چون  
 در کلامني عضو ضرورت آفت عارض ميشود بزياد عصب مذکور اثرش منضم و ديگر ميرسد مثلاً هرگاه گروه متفرز ميشود ازان  
 بول ضرر ميرسد و چون در معده آفتي باشد ازان هم ضرر ببول و دماغ ميرسد لهذا از انجا سيمپلي نيك که  
 بعني همدرد است موسوم ساختند و زياده ظهور اين کار در رحم ميباشد و چون مدت عمل تمام ميشود آن زمان بيمين  
 عصب هم را حرکت ميدهد که طفل را از خود بيرون کند و چون بول در مثانه جمع ميشود بزرگتره بيمين عصب در آن  
 حرکت براي دفع کردن آن پيدا ميشود پس اين عصب بيمين بر حرکت است و محرک اعضاست تعلق بجمس ندارد  
 و هم پوشيده نماند که تحريك عضلات بدن بده و جبر است کلي از اودي مثل برده شدن و نهادن دست و کشيدن پا و

بيان عصب سيمپلي نيك

آن بزرگه اعصاب و ماغیه و شجاعیه حاصل میشود در دم غیر ارادی مثل حرکت قلب و آن با عانت و قوت این عصب  
سپس شیک حاصل میشود فاعله متخفی نماند که فائده اعصاب آنست که ولسخ را از همه امور مطلع و آگاه میسازند  
تا بزرگه آن انسان را طوق را اختیار کند و از متانی و مضرا اجتناب در زود پس امر که موافق و ملائم لذت است و ادراک  
منافی و مخالفت المر خواهد بود لیکن گاهی جائیکه منافی یافته شود المر نمیداشد بلکه بجای دیگر محسوس شود مثل آنکه هرگاه که  
درم یا نقل پیشین بود محسوس میگردد بلکه بالائی شاد و حسد المر محسوس میشود گاهی درم و عرض در وقت و فصل که هر دو  
محسوس میشود خصوصاً اطفال این صیغه همیشه شکایت در کوبه میکنند گاهی بجزئی معده بود و در سرد محسوس میشود جائیکه در محسوس  
میشود یا بطور تده و یا تفرق اتصال با بسبب انضغاط میباشد با بجمه در دهان محسوس میشود که در آنجا عصب باشد و در آنجا  
در نه باشد چنانکه در غضا رینه ناخنها و شعرا این معنی بخوبی مشاهد است چه درین اعضا عصب نیباشد گاهی ریه در نه  
فصل دوم در صدراع و آن در دست و پا از بلنت انگلش نهید اکت گویند و هیذ یعنی سرد ایک یعنی کوه  
تو بلنت لاشن کینال نچا نامنه و کینال هم یعنی ستر ایما یعنی در دست به آنکه در دست خود مرض نیست بلکه از علامات است  
که در بعضی امراض یافته میشود لیکن بکه این از وی است و زیادتی آن خود مورث امراض است لهذا اعتنا بجلاج آن  
زیاده کرده میشود و آن بر دو قسم است اصبع شکرکی اصله آنست که سبب خاص آن دماغی بود یعنی آن مرض که در آن  
این علامات یافته میشود خاصه در مغز بود مثل صدراع که با سرسام یافته میشود و شکرکی آنست که سبب آن خاص دماغ  
نموده بلکه در اعضای که غیر دماغ اند یافته شود و سبب آن در دست عارض شود مثل صدراعیکه از بدنهضی طعام در معده  
عارض میشود و اصبع هم بر دو قسم است یکی آنکه سببش در دماغ بود لیکن سبب الزوال نباشد مثل سرسام دوم آنکه سببش  
در دماغ بود اما نه سبب الزوال باشد مثل نیکه خون در دماغ زیاده بود و از حرارت شمس گرم شده در دست پیدا کند  
و ظاهر است که این بخونت اگر خفیف باشد از ادنی تشکین و تبرید زائل میشود و در دست با اعتبار مدارج سبب خود  
در زیادتی دکی مختلف میباشد سبب شدید و سبب حاد بود وی تشکین لین و مزمن میباشد و گاهی در دست جلد راس  
محسوس شود و گاهی زیر استخوان راس ادراک کرده شود و گاهی مختص بیک مقام از راس باشد مثل یا فوخ و پینک  
و موخر راس و زمانی مشتمل بر جمیع سر میباشد و گاهی در کوچک ترین مقام از راس در محسوس میشود مثل محل ثقبه ای  
که ازان اعصاب دماغیه از اندرون بیرون آمده اند و گاهی بر محل زاید از راس احساس و جمع کرده می شود و این حکام  
اقسام صدراع عام بوده خواه اصلی بودند یا شکرکی و گاهی با در دست خواب زیاده بود و گاهی بیداری مفرط بود و گاهی  
آواز طنین در وی در گوش سموع میشود و این علامات هم در اصلی و شکرکی هر دو یافته میشوند و زینجا اول بیان  
احکام اقسام شکرکی کرده میشود پس باید دانست که صدراع شکرکی عورات را اکثر بمشاکت رحم عارض میشود و در  
و مردان هر دو را بمشاکت معده عارض میگردد و کسایکه نشسته کار میکنند مثل نقالان و عورات خانه نشین تو

و مردان



علائق آنست که این دردیرون استخوان راس در جلد سر محسوس میشود لیکن طبعی را ضرورت است که در وقت علاج  
 از شام شکر را از اصلیه جدا کند و برای آن قانون تشخیص مقرر سازد و آن اینست که اصلی همیشه در اتم زمانه  
 و شکر چندی روز مانده زائل میگردد و اکثر بطور لوبومی شود و در آن زیادتی کمی ضرور میباشد و گاه گاه از  
 دانستن سبب یقین حاصل میشود که شکر است مثلاً کسی در آفتاب تیز حرکت کند و بعد آن مبتلا بصداع شود یا گرم  
 اوویه بخورد یا در حمام گرم یا از آبهای گرم مثل آب نظرون و کبریت غسل کند و یا صاحب صداع مخمور بود یا عورت  
 قریب زمان در ریحض خود شکایت صداع کند از آن دانسته میشود که صداع شکرکی است و انورض اصلی  
 و ماغ مثل سرسام نیست و چون در دسر زیاده از دوسه روز بشدت ماند و از علاج زائل نشود و وحی شروع  
 شود و غشایان و تروع عارض گردد و با وجود اینکه صفرا در تی خارج شود لیکن ضعف در دسر عارض نگردد  
 آن زمان باید دانست که اصلی است و بسبب ورم خاص دماغ یا غشای دماغ است فتنه کتک  
 علاج اول سبب مرض را تحصیل و تلاش کنند من بعد بدفع آن متوجه شوند پس اگر خون زیاده بود تدبیر متعادل موم عمل  
 آرند پس اول خون از گرفتن قصد یا تعلیق علق سیرون آورده از بدن و سر کم کنند و بهترین قصد در اینجا آنست که  
 در بیکه بر کردن زیر جلد نمایان است آنرا از پر گوش بقدر چهار انگشت مضموم بکشند که از آن خون بدن و دماغ  
 بخوبی خارج میشود و فضل موضع تعلیق علق آنست که بر سوق اکبر جائیکه در بدخارج استخوان راس باورید  
 داخل استخوان دماغ متصل شده است و در تشریح دماغ معین شده ز لوج سپانند و یا بصدعین نهند و اگر  
 نحو در عاف جاری شود از همه بهتر است بعد آن سهمل قوی دهند تا از آن آب از خون کم شود و بسبب آن  
 هم مقدار خون کم گردد و میگنیشا سلفاس و تارترائیک پاکو مل یا سفوف جیلپ یا روغن حب السلاطین و  
 امثال آن بخورند تا اسهال موده تسبیق نماید و مایت اخراج کند که حاصل غرض اینست و اگر حاجت قلیل باشد  
 یا پای ریک سلائن یا هر قسم سلائین یعنی دو اینکه از قسم کهار باشد مثل سئلینز پودر و غیره نوشانند و غذا کم دهند  
 و اگر رشتها زیاد بود چنان غذا دهند که از آن خون کم پیدا شود مثل کچوری و ال موگک امثال این و اگر درین  
 صداع حرکت قلب قوی و سریع باشد و از آن خوف زیاده رسیدن خون بدماغ باشد و وحی میلس سفوفاً  
 یا مطبوخا بنوشانند تا حرکت قلب بطی شود در آگه نشانی در آب سرد بر سر ریختن درین مرض مفید بود و از سبب اعصاب  
 و کمزوری خون باشد در آن کینین با قیری کار بناس که از ابر او کساید آن این هم میگویند سفوف آن آهن شرح رنگ  
 است بخورند یا آب آهن کینین بنوشانند و غذای مقوی بخورند و پورت دین که قسمی از شراب است بنوشانند  
 و گاه از نوشانیدن مطبوخ چای یا کافی هم این قسم صداع بر طرف میگردد و همچنین بنوشانیدن جو خوراکین  
 و پو یا نیدن ایمنیا درین مرض مفید بود و اگر از خرابی معده و اجتمع صفرا در معده پاکب بود و آن اولاً و اسکا

بسیار مفید است  
 در وقت علاج  
 از شام شکر را  
 از اصلیه جدا کند  
 و برای آن قانون  
 تشخیص مقرر سازد  
 و آن اینست که اصلی  
 همیشه در اتم زمانه  
 و شکر چندی روز  
 مانده زائل میگردد  
 و اکثر بطور لوبومی  
 شود و در آن زیادتی  
 کمی ضرور میباشد  
 و گاه گاه از دانستن  
 سبب یقین حاصل  
 میشود که شکر است  
 مثلاً کسی در آفتاب  
 تیز حرکت کند و  
 بعد آن مبتلا بصداع  
 شود یا گرم اوویه  
 بخورد یا در حمام  
 گرم یا از آبهای  
 گرم مثل آب نظرون  
 و کبریت غسل کند  
 و یا صاحب صداع  
 مخمور بود یا عورت  
 قریب زمان در ریحض  
 خود شکایت صداع  
 کند از آن دانسته  
 میشود که صداع  
 شکرکی است و انورض  
 اصلی و ماغ مثل  
 سرسام نیست و چون  
 در دسر زیاده از  
 دوسه روز بشدت  
 ماند و از علاج  
 زائل نشود و وحی  
 شروع شود و غشایان  
 و تروع عارض  
 گردد و با وجود  
 اینکه صفرا در تی  
 خارج شود لیکن  
 ضعف در دسر  
 عارض نگردد آن  
 زمان باید دانست  
 که اصلی است و  
 بسبب ورم خاص  
 دماغ یا غشای  
 دماغ است فتنه  
 کتک علاج اول  
 سبب مرض را  
 تحصیل و تلاش  
 کنند من بعد  
 بدفع آن متوجه  
 شوند پس اگر  
 خون زیاده بود  
 تدبیر متعادل  
 موم عمل آرند  
 پس اول خون  
 از گرفتن قصد  
 یا تعلیق علق  
 سیرون آورده  
 از بدن و سر کم  
 کنند و بهترین  
 قصد در اینجا  
 آنست که در  
 بیکه بر کردن  
 زیر جلد نمایان  
 است آنرا از پر  
 گوش بقدر چهار  
 انگشت مضموم  
 بکشند که از آن  
 خون بدن و دماغ  
 بخوبی خارج  
 میشود و فضل  
 موضع تعلیق  
 علق آنست که  
 بر سوق اکبر  
 جائیکه در بدخارج  
 استخوان راس  
 باورید داخل  
 استخوان دماغ  
 متصل شده است  
 و در تشریح  
 دماغ معین  
 شده ز لوج  
 سپانند و یا  
 بصدعین نهند  
 و اگر نحو در  
 عاف جاری  
 شود از همه  
 بهتر است بعد  
 آن سهمل قوی  
 دهند تا از آن  
 آب از خون کم  
 شود و بسبب  
 آن هم مقدار  
 خون کم گردد  
 و میگنیشا  
 سلفاس و تارترائیک  
 پاکو مل یا  
 سفوف جیلپ یا  
 روغن حب  
 السلاطین و  
 امثال آن  
 بخورند تا  
 اسهال موده  
 تسبیق نماید  
 و مایت  
 اخراج کند  
 که حاصل  
 غرض اینست  
 و اگر حاجت  
 قلیل باشد  
 یا پای ریک  
 سلائن یا هر  
 قسم سلائین  
 یعنی دو  
 اینکه از  
 قسم کهار  
 باشد مثل  
 سئلینز  
 پودر و غیره  
 نوشانند و  
 غذا کم  
 دهند و اگر  
 رشتها  
 زیاد بود  
 چنان غذا  
 دهند که  
 از آن خون  
 کم پیدا  
 شود مثل  
 کچوری و  
 ال موگک  
 امثال این  
 و اگر در  
 این صداع  
 حرکت قلب  
 قوی و  
 سریع  
 باشد و از  
 آن خوف  
 زیاده  
 رسیدن  
 خون  
 بدماغ  
 باشد و  
 وحی  
 میلس  
 سفوفاً  
 یا مطبوخا  
 بنوشانند  
 تا حرکت  
 قلب  
 بطی  
 شود در  
 آگه  
 نشانی  
 در آب  
 سرد  
 بر سر  
 ریختن  
 درین  
 مرض  
 مفید  
 بود و  
 از سبب  
 اعصاب  
 و کمزوری  
 خون  
 باشد  
 در آن  
 کینین  
 با قیری  
 کار  
 بناس  
 که  
 از ابر  
 او  
 کساید  
 آن  
 این  
 هم  
 میگویند  
 سفوف  
 آن  
 آهن  
 شرح  
 رنگ  
 است  
 بخورند  
 یا آب  
 آهن  
 کینین  
 بنوشانند  
 و غذای  
 مقوی  
 بخورند  
 و پورت  
 دین  
 که  
 قسمی  
 از  
 شراب  
 است  
 بنوشانند  
 و گاه  
 از  
 نوشانیدن  
 مطبوخ  
 چای  
 یا  
 کافی  
 هم  
 این  
 قسم  
 صداع  
 بر  
 طرف  
 میگردد  
 و همچنین  
 بنوشانیدن  
 جو  
 خوراکین  
 و پو یا  
 نیدن  
 ایمنیا  
 درین  
 مرض  
 مفید  
 بود  
 و اگر  
 از  
 خرابی  
 معده  
 و  
 اجتمع  
 صفرا  
 در  
 معده  
 پاکب  
 بود  
 و آن  
 اولاً  
 و  
 اسکا

مقی بنوشانند تا ماده رقیق صفراوی بدقی دفع شود و قوی ترین ادویه مقویه تشنه تا اثر بکشد و بعد آن اسپکا کواناست  
 هرگاه بیمار قوی باشد و اگر منصف بود نمک یا زنگ سلفاس با آب گرم حل کرده قی کنانند و بعد وزان از قی مسهل  
 صفرا بنوشانند هر آنچه مناسب دانند اگر بلبل یک گرین پود و فلن چهارم حصه گرین با هم آمیخته حسب سبب بخورند  
 کافی بود و اگر میگنیشیا سلفاس چهارم حصه و نارائیک چهارم حصه گرین با آب کثیر آمیخته بنوشانند بهتر است که ازین  
 دو قی دو سه سال هر دو عارض شده بزودی نقاص حاصل خواهد شد لیکن مقدار آب با میگنیشیا سلفاس باید که زیاده  
 بود حکم از شش اونس برای جوان معتدل نباشد چون از آوردن قی دو سه سال فرصت شود و بهر دو موقوف  
 شوند باید که بتصفیه جگر متوجه شوند تا جگر صاف شده کار خود را بخوبی نماید و برای آن مینوریت آنت ایونیایا  
 قح گرین و نایس سیرینیک ایستوژ و ایلوست از پانزده قطره تا بیست قطره با هم آمیخته بنوشانند و غذای سبک  
 بخوراند بنحویکه کد ام وقت معده از غذا خالی نباشد لیکن باید دانست ثمرانی معده منحصر در پیادتی صفراست  
 بلکه گاهی زخم معده هم در دسترس میکند و اینهم یکی از خرابیهای معده است و درین وقت صفرا در معده نبود لیکن  
 محصولت زیاده میباشد و این صداع بعد خوردن طعام زیاده میشود و علامتش آنست که چون بر شکم  
 بمقابل معده غمگیند و در معده محسوس میشود و علامتش آنست که اصل کسک نقره را بقدر چهارم حصه گرین گرفته در مغزبان  
 کبلی نمک بود نهاده حسب بسته وقت خلای معده از غذا بخوراند و همراه آن نمک در دهند و الا فعل کاسک  
 باطل خواهد شد و کک سبته با صمغ عربی سفوف همراه آب ساده بخوراند که او مال زخم معده میکند و چون به  
 سطح زخم چسبند شود از ترشی معده بزخم معده آسیدی نمیرسد و در علاج آن غذای ملائم مثل اراروت و ساگودانه  
 و شوربای لخم و شیر ماده گاؤ خام بخوراند و اگر در روز زیاده محسوس شود پلاستر از نیش گس بقدر یک روپیه  
 بر معده نهند و چون آبلاقت از قطع کرده آتش بر آورده بارقا چهارم حصه گرین بزخم بان و هم از خرابی معده آنست که بسبب  
 برضی ریاح زیاده پیدا شوند و از آن بنیبه غضب پئی مشک در دوسر عارض شود و علامتش آنست که اول سلفیورک ایست  
 و ایلوست و پانزده قطره همراه دو اونس آب ساده آمیخته یک اونس بقاصد نصف نصف ساعت بنوشانند  
 و اگر ازین نفع ظاهر نشود بل یا می کپون بخوراند یا کدرام سفوف روپیه مرکب بخوراند و اگر از نیم صداع عارض  
 نشود قی کنانند و مسهل دهند و ادویه سمله با ادویه کاسر ریاح ضم کرده احتقانا تنقیه کنند فقط و هم از جمله خرابی معده  
 آنست که شراب صرف زیاده نوشیده شود و از آن میوس مبرن معده متاذی شود و در مضمون تور واقع گردد و از آن در معده کرا  
 و اذیت بهم رسد و از آن در دوسر عارض شود و علامت آن علامات خمارانند و اینکه در دوسر نوشیدن شراب عارض شود و  
 علامتش آنست که قی کنانند و اگر ایونیایا سببیش در دوزام همراه آب سرد بنوشانند و ایضا سیدر و سیکانک است و ایلوست و قطره  
 آب حل کرده بنوشانند و قدری شراب بنوشانیدن برای تحلیل لقبی شراب سابق بهم مفید است و نوشانیدن



پای رنک سلائین یا هر سلائین جفیف که میسر شود نوشانش بسیار نافع است که لطایف غیر متضمنه را بزودی از معدوم باسهل دفع خواهد کرد و تشکین حرارت هم ازان میشود فقط و آنچه از روش از نور سیدن هوای سرد بود در آن پیاس پودا و آینه گریز پیاس پیاس گریز پیاس پیاس گریز پیاس کار پیاس از ده گریز تا پانزده گریز تنها یا همه را یکجا کرده همراه آب بنوشانند و مجموع به نسبت مفرد قوی بود با بجماله موافق ضعف و قوت سبب دوا با استعمال آید بعد اگر در و باقی ماند و کاسه سوز و سوزش لپو و ویری یعنی سفوف و ویری صاحب پودا و ویری سفوف و ویری سفوف و ویری سفوف و ویری سفوف و ویری سفوف تا پانزده و نسبت گریز مجموعا یا سفوف همراه آب بنوشانند من بعد او و یک که آرام میدهد مثل از فیابنوشانند لیکن شرط آنست که قبض نباشد و الا اول مسهل داده بعد این دوا بخوراند و آنجا که از رسیدن هوای سرد بقیتم زیاده متولد شده باشد در آن بعد مسهل در آب گرم نشانند و بعد سه ساعت یا چهار ساعت است ایضا میونیانوشانند که مفید بود و همچنین اسیرکا که انا نوشید نافع باشد و علاج عام برای هر دو آنست که هر که از اشیا ی بارده باشد با فعل راحت میاید بر سر آن بار و با فعل مثل پنبه یا آب سرد و سرکه نهند یا اسپر در آب حل کرده بر سر مانند برای تشکین درد سر هر گاه شدت کند کار از قلم نصف درام بر پارچه پاشند قدری در آن بنی داشته بزرگیم هوا بویانند و مرغیض امر کنند که آهسته آهسته ازان استنشاق کند و اگر در آن خواب نیاید و ازان حرارت و کرب زیاده شود بر و مایه پیاس بست گریز و همچنین بست گریز کلورل های و ریست همراه آب حل کرده بعد چهار ساعت این مقدار دوا بنوشانند تا که خواب آید و کسیکه از حرارت راحت یافته باشد بر سر آن مالش کنند و پارچه بر سر بندند و کافور در آب حل کرده و همچنین اسپر در آب حل کرده بر سر مالش کنند ایضا که اسفید کرم که در ام تشکیر و و پهای یک درام با هم آمیخته از قلم موئین بر سر طلا سازند و هر گاه در دسر بطور نوبه آید درین وقت کینین دو سه گریز موافق حال بعضی از سیم الفار که بستم حقه یک گریز بود در یک و نس آب حل کرده قبل وقت نوبه بنوشانند تا نوبه نکند و سم الفار را بزبان هندی سنگی یا میامند و وای سمی است و سم قوی است لهذا وقت استعمالش در اختیار دوزن بسیار احتیاط بکار بند و این وزن که نوشته شده برای معتدل اخلاقت قوی است در علاج شخص ضعیف ازین هم کم وزن اختیار کنند بد آنکه بعضی از اقسام صمغ اصل صمغ موسوم با حتراتی است که سبب راه رفتن زیر آفتاب در هوای گرم و از قرب نار حادث میشود و سبب آن جوش خون است لا غیر زیرا که بسبب تاثیر حرارت شمس غیره خون در جوش آمده و در و باغ زیاد شده بذریعہ انضغاط عصب و در سر میگذرد علامت آن بقره سبب سوزن آثار حرارت مزاج ظاهر بوند و این قسم اول امتحان حرارت بذریعہ آله نحر میگذرد باین طوری که آنکه راه درین بعضی نهند و بعد شش دقیقه ازین بیرون آورده بینند که اگر سیاه تار چه نود و هشت رسیده باشد دلیل آنست که اگر ازان تجاوز کند دلیل زیاد حرارت خواهد بود پس اگر از صدمه چه هم تری کند و تا چهار و جبر صدمه زیاد آید دلیل بالاکت و شدت حرارت است علاج اول تنقیه سبب مرض ضرورت است مثلا اگر از گریز آفتاب باشد در سایه و مکان سرد بیمار را نقل کنند و اگر از قرب نار باشد در مکانی که قریب آب جاری یا سرد و تر باشد مرغیض با



و در روز آب سرد غسل کنند و باره به آب سرد تر کرده بر سر زنند و کدو ام شی عاظم مثل افشوده آلودی بخار یا ترمشندی یا بارنج  
 نبوشانند و اگر این تدبیر کافی نباشد مسهل دهند و برای تسکین جوش خون کینین تا دانه گزین به بیمار خوردند و پای رنگ سلاطین  
 یا کدو ام مسهل خفیف از قسم ادویه که با آب حل کرده بنشانند تا گاهی از راه رختن در آفتاب گرم صفرا زیاد پیدا میشود و بعد در صبح  
 برای دفع شدن در قی جمع میشود و از آن در سردی دیگر دو این وقت باید که قی کنند و مسهل دهند تا صفرا دفع شود لیکن  
 درین وقت باید که مسهل بعدتی دهند تا قبل آن چنانکه مجرب قی کافی شود و حاجت بسهل نیافتد فقط و گاهی درین صداع اگر قی  
 وقتیکه هنوز زیاد گرم بود در ریش و قی بیوش شده می افتد و نفس آن بل غلیظی باشد مثل تنفس صاحب سر سام بود  
 آن جوش طون بود که در معده عارض میشود و بسبب آن در دماغ خون زیاد جمع میگردد و از آن درم قلیل در نفس دماغ  
 و اعشیه آن پیدای شود و حرکت نبض در اول مرض قوی و بطی میباشد و در آخر مرض سریع و ضعیف بود زیرا که درین مرض  
 چون در خون جوش عارض میشود لهذا بر تنفس گوش راست قلب و در هر دو شریان که از آن خون برید بدن میرسد خون بسیار  
 کثرت خود بخوبی میگردد و پس قلب میخواهد که بزودی خود را از خون خالی کند لهذا در دو حرکت میکند پس نبض سریع میگردد و تا اینکه  
 ازین تمکیر قلب مانده می شود و ضعیف گشته از حرکت باز ماند و در ریش هلاک می شود و علامت آنست که فوراً بیمار را از زیر  
 آفتاب و سایه آزند و شک های آب سرد بر سر آن ریزند و پذیرند و در گدالی هوای سرد و برابر بیمار رسانند و باشند تا به جوش  
 آید و اگر برت بدست آید بر سر بیمار بندند چون بیمار بهوش است لهذا باید که پذیرند و سوزن بر جلد بازو یا ران از جانب جوش  
 بدن سلوش کینین در بدن رسانند تا جوش خون کم کند و بر ساقین پلانتر از پیش کس نهند تا بسبب اذیت آن خون سیوسی  
 ساقین زیاد آید و سیوسی دماغ کم رود و اگر ازین تدبیر هم بهوشی باقی ماند بر صدغین معلق چسباند و خون حسب مناسب از  
 دماغ کم کنند و مسهل قوی مثل روغن حسب السلاطین بخوراند زیرا که اوقوی ترین مسهل است اگر چه در معده بسبب  
 بهوشی فرو رود و لیکن بسبب بالیدن بر زبان هم پذیرند و سیوکس مبرن و آن که تشهل بجهت است اثر آن تا معده خواهد رسید  
 و استعمال رقیق که درین وقت مطلوب است خواهد کرد و احتیاطاً تا تنقیه سازند و بهتر آنست که موافق نسخه های احتیاطان حاده که در کتب  
 غریبه اند و اطمینانی کاملین وقت بهوشی آنها را با استعمال می آرند تنقیه احتیاطاً نماید تا نهایت از خون جدا شود و از آن جوش  
 خون کم گردد و اگر ضعف قلبت ریبه نبض ظاهر شود و از آن دانسته شود که قلب ضعیف شده قریب است که از کار خود باز ماند  
 و بیمار هلاک گردد آن زمان شراب براندازی با ایونی کار بنارس آمیخته نبوشانند و اگر مرضی مجتنب از شراب باشد میوینا  
 کار بنارس پنج گزین تنها با آب ساده حل کرده بنوشانند و چونکه در عالم بهوشی اکثر بول در شانیه جمع میشود و از آن مایه را از دست پایش  
 خصوصاً در ابدان جمله استلای شانیه از بول کمتر ظاهر میشود و یا آنکه بول در شانیه میباشد لهذا باید که درین وقت ضرورتاً تا طیر  
 در شانیه از دستا اگر بول باشد خارج شود و اگر نباشد هیچ ضرر از آن داخل تا تا طیر تصویب است و هم از قدام صداع اصلی  
 صداعی است که از ضعف دماغ عارض میشود و علامتش آنست که بعد استفرغات کثیره و امراض منکته قوت و دیگر اسباب

در این وقت باید که مسهل بعدتی دهند تا قبل آن چنانکه مجرب قی کافی شود و حاجت بسهل نیافتد فقط و گاهی درین صداع اگر قی وقتیکه هنوز زیاد گرم بود در ریش و قی بیوش شده می افتد و نفس آن بل غلیظی باشد مثل تنفس صاحب سر سام بود

نقصه مابض میشود از ادنی سبب صداع عارض گردد و علائمش آنست که اول سبب ضعف دریاقت بر رفع سبب که قند من بود  
 تدبیر مقوی بعمل آید مثل اینکه آب آهین و کینین با هم آمیخته بوشانند و بر نوشانیدن روغن جگرهای همراه شیر ماده گاومدومت  
 نمایند و اغذیه جیده مقومیه و آنچه مقوی بدن باشد از قسم دوا و غذا بخوراند و صدراعیکه از قوت حس دماغ افتد علائمش  
 آنست که تبلیس نمایند بخوراندن اغذیه غلیظه و نوشانیدن ادویه مخذره مثل اکثر اکثبات باسی سانس پیچگرین و ارفیا جیکه  
 حصه گرین و کلورل با نتر ریث از بست گرین تا چهل گرین پس ازین ادویه بتفریق یکیک دو بتوشانند و بر نوشانیدن دو اوقه  
 اکثفا نمایند و هم ازین جهت صدراعیکه سبب وقوع شده در شتر این جوهر دماغ عارض میشود و آن قریب اقسام سرسام است  
 و لا علاج است و ازین است صدراعیکه از ترغزع دماغی افتد و این رسیدن صدمه مزیه و سقطه حاصل میشود و آن بدو  
 وجه بدماغ میرسد یکی آنکه صدمه ضرب بر واسطه از پیش و پس بدماغ رسد مثل اینکه کسی از پشت دست یا چوب دستی و غیره بر سر  
 صدمه ضرب رساند یا انسان از طرف راس از اسپ یا گدازم بلندی بزیراقت دوم آنکه از بلندی از طرف اعضای دیگر نیز  
 افتد و بر واسطه اعضای سفالینه بمشاکت عصب صدمه سقوط بسر رسد و از آن در راس ترغزع واقع شود با کجه مراتب  
 صدمات در زیادتی و کمی مختلف می باشد یعنی صدمه در هر مرتبه خود صورت آفتی میشود مثلاً اول نیست که چون صدمه قلیل میرسد  
 از آن پیش چشمان تیرگی و بدحواسی و دوران سر حادث می شود لیکن بعد مدت پسیر بجا حالت صحت اصلی خود نمود میکنند دوم اینکه  
 بعد رسیدن صدمه ضرب یا سقوط حواس درست باشند لیکن ممکن نبود که بر خاسته براه رود و اگر بر بخیزد می افتد اما بعد زبان قلیل  
 صحیح می شود و این هر دو محتاج علاج نمی باشد سوم اینکه بعد رسیدن صدمه می افتد بیوش شده در عالم بیوشی میماند  
 و ملید بدن سردی شود و نبض ضعیف میگردد و در یک چشم ضعیفی شود و گاهی بول و بر از بی اختیار خارج میگردد و چون با او  
 بلند کلام کنند آن وقت قدری متنبه شود و باز بیوش گردد و این اول حالت ترغزع قوی است که بعد رسیدن صدمه یا اثر صدمه  
 بدماغ عارض میشود و بعد این حالت آنچه عارض شود آنست که بدن گرم شود و نبض قوی در سریع میگردد و در دوسر شدید عارض  
 میشود یعنی قی می آید زیرا که بنزلیه عصب پنجه کاسیک عصب سیمی کینگ چون اثر صدمه بجهه میرسد معده کمزور میشود و از  
 کمزوری خود آنچه در آنست آنرا بقی دفع میکنند و بعد آمدن قی اگر کدام مزید دماغ نرسیده و دماغ متصدع نشده باشد  
 صحت می شود و اگر در دماغ انصداع واقع شده باشد انجام آن بر بود زیرا که کدام حامه از حواس ظاهره که شامه و  
 سامه و باصره و ذائقه و لامسه اند باطل می شود و چون ترغزع از صدمه افتاد که از بالا نیز آمده باشد رسیده باشد  
 در آن خاصه عزت را استقامت در حیرت می رسد امی شود که لایق مباشرت از زیادتی ضعف که خود نمی ماند و ایضا از بد انجامی آن  
 نیست که بعد صحت هم حس دماغ زیاد می شود و با دنی سبب بمشاکت معده و دیگر اعضای بدن در دوسر عارض میشود و هم  
 از بد انجامی این انصداع آنست که بعد بیوش آمدن باز طلیل بیوش می شود و در آن اکثر لاک میگردد و سبب آن  
 اینست که چون بر رسیدن صدمه عروق و شرا این متصدع میشوند پس تا وقتیکه بیوش است خون در دماغ کم میرسد



گویند و آن عبارت است از ورم آفتاب داخدا استخوان راس و ورم نفس در آن لیکن باید دانست که از آفتاب نشسته و غلظت  
 و غشای برقیق همراه ورم نفس و منع متورم می شوند و ام غلیظتها و مستقل هم متورم می شود و جالیوس ورم آفتاب  
 سرسام میداند با لجه ورم ام غلیظتها اکثر بسبب رسیدن صدمه ضرب و سقوط عارض میشود و گاه گاه بسبب امراض دیگر  
 اعضا هم حادث می شود پس اولاً باید دانست که آنچه ورم ام غلیظتها که بسبب رسیدن صدمه ضرب و سقوط اکثر حادث می شود  
 آنرا سبب بود اول اینکه از رسیدن صدمه استخوان راس نشکند و بعضی اجزای آن در غشای مذکور در ورنده که از  
 غشا شکافته شود دوم آنکه بسبب صدمه ضرب غشا از استخوان جدا شود و باین سبب در غشا جراحت حاصل شده و در  
 پیدا کنند سوم آنکه استخوان راس از صدمه ضرب متورم شده ورم آن با غشای معلوم رسد و از آن غشا متورم شود و آنچه  
 این ورم از امراض اعضای دیگری اند پس از آنجا است که از زوده آتشک این غشا متورم شود و لیکن این ورم گاهی از  
 استخوان تا غشا و زمانی از غشا تا استخوان میگیرد و دوم آنست که از نقص استخوان استخوان که از استخوان راس متصرف  
 شود و این غشا متورم شود و هم ترا بخله است که از ورم غشای اندرون ثقبه گوش این غشا متورم می شود و اکثر این ورم  
 وقتی حادث میگردد که از ورم اندرون ثقبه ریم خارج میشد و کسی بنا دانی آنرا نباید کرده باشد با لجه هر گاه از ضرب این  
 غشا متورم شود علامتش تا وقتیکه مریض از صدمه ضرب بیوش باشد آنست که مریض بیوش بود و تب و سر عنت پیش  
 و اثر ضربه ورم ظاهری آن بر جلد سر ظاهر بود و چون تهر یا عیتر از درین علیل داشته باشند با لجه در سیاب از درجه بود و  
 هشت متجاوز باشد چون فی لجه بیوش آید شکایت درد سر شدید نماید و گاه گاه قی هم آید و بیخوابی مضطرب باشد و فعل  
 راس و سرخی چشمان و خشونت زبان ظاهر باشد باز چون بعد افاقه فی لجه مرض زیاد شود باز بیوشی عارض گردد و تب  
 زیاد شود و حرکت شریان که عبارت از نبض است واقع فی الواسط بود و در کلام او بفرمان بود اگر ورم آن بیسبب امر  
 اعضای دیگر مثل آنکه از نقص استخوان و از آتشک و از ورم غشای اندرون ثقبه گوش بود پس این ورم در اول امر  
 خفیف و علامات آن خفی بودند حتی که تشخیص آن دشوار باشد و اکثر همین معنون شود که درد سر شرکی است و بیوشی آید  
 زیاد شود و خواب نمی آید اما بخار و درد سر در هر حال باشند لیکن هر گاه با سنجار و ایچی و درد سر تپید بالرزه رود آنرا بگوید بار  
 آید و همراه آن نقص استخوان یا آتشک یا ورم غشای اندرون بوده باشد از آن دانسته شود که این حمی بالرزه علامت شروع  
 ورم در غشای ام غلیظتهاست چون ریم در میان ام غلیظتها و استخوان راس پیدا می شود آنرا ان بمقابل آن موضع  
 بیرون استخوان راس در جلد سر برآمدگی پیدا می شود و جلد سر غلیظت میگردد و بسبب پیدا شدن ریم درین موضع علاج  
 اول بر محل ضرب آب سرد یا برف یا آنچه سرد بود دهند و وقت این تدبیر آنست که هر گاه بیمار شکایت شروع شدن  
 درد سر نماید و از دیگر علامات حاضر ثابت شود که ورم غشا شروع میشود یا قدری شروع شده بعد آن سهل قوی دهند  
 تا نهایت جدا شود و خون از دماغ بذر ریه فصد یا تعلیق طلق بر آرد و کلوبل و گرین یا بل پیلر ارج سکه گرین

بعد چهار ساعت بخوراند تا درین جوش کند که ازان سوزش و درم و دلغ بر طرف خواهد شد و برای دفع کردن جوش چون کپورین  
از پنج گرین تا ده یا بست گرین بخوراند و برای آوردن خواب مار فیا وقت شب از چهارم حصه گرین تا نصف گرین بخوراند و  
غذا کم دهند و باید دانست که این علاج عام برای درم غشائی است که در هر قسم آن اول توان کردن بعد علاج خاص  
موافق به سبب خاص نماید مثلاً آنچه بسبب درم غشائی اندرون ثقبه گوش بود تدبیرش آنست که اول علاج عام  
درم غشائی و دلغ که تنقیه ماده موزمه بقصد و سهال است و پیدا کردن جوش همان و تقلیل غذا است فزان حاصل کرده بعد  
ریم از گوش جاری کنند که جنس آن مورت و درم غشائی شده بود پس برای آن پلاستر زینش کس پس گوش بنهند یا عرق نیش  
گس آن نجایماند و آب گرم کجبال آهستگی بذریعہ زرقه در گوش رسانند تا ریم ملائم شده جاری شود و آنچه درم غشائی از لغض  
استخوان پیدا شده باشد در آنهم اول علاج درم غشائی باغ که اول مذکور شده از نوشتنیدن سسل و بر آوردن خون بذریعہ  
فصد یا تعلیق علق و غیره و بیند که چون درم در جلد راس آمده باشد که ازان لغض استخوان و تولد ریم نیز آن ثابت شود  
محل آمدگی را از نشتر کشاده استخوان راس را با که خاص که منشا بریدن استخوان راس است قطع کرده ریم را از سر  
بیرون کنند و آنچه درم غشائی از آتشکس سیده باشد در آن هم بعد علاج عام که ذکر شد خصوصاً بیهوش کردن گوش با لایق و لایق پاکیز  
پنج گرین تا ده یا بست گرین بعد چهار ساعت همراه کپورین غشبه بنویسند و گاهی همراه درم ام غلیظ و گاهی  
موسوم بام رقیق و غشائی پای پیتر و هم نفس و دلغ مستورم میشوند و این وقت همان تدبیر عام که نوشته شده کافی میشود و گاهی  
ام غلیظ صحیح میباشد ولیکن نفس دلغ و هر دو غشائی رقیق همراه آن مستورم میشوند پس هر گاه ام رقیق و پای پیتر و دلغ  
بدون درم غشائی غلیظ مستورم میشوند پس سبب آن یکی ازین اسباب میباشد بخار هر ششم هر گاه زیاد شده جوش غشائی  
پیدا کند و جبری و غشبه و آشتر یعنی سرخ باده در آه رفتن در آفتاب گرم و نوشیدن شراب زائد و کشیدن دخان گانج  
و خوردن متور و تنگ و رسیدن فایبرن بخار از درم غشائی داخلی قلب یا ریم از بیهوشی جگر یا هر جا که در بدن درم پخته شده ریم گردد و  
با خون مختلط شده بدماغ رسد و بر زدن اطفال پیدا شدن دیدان که با در سما و شکم پیدا شدن جوش بر کس و خون  
و پیدا شدن درم غدوی در استخوان راس و در نفس و دلغ و گاهی بسبب مرض کرده هر گاه آن از فعل خود بازماند و با  
پیدا کند هم سرسام عارض میشود و هر یک ازین اسباب سرسام پیدا میکند علامات آنست که این مرض اگر بهنگامت انجامد  
پس ضرورت که از ابتدای ظهور مرض تا آخر حیات تله مرتبه آن با اعتبار زمانه مرض میباشد و در هر زمانه و مرتبه علامات  
مختلف میباشد پس در اول مرتبه بخار زیاد بود بعد آن در دوسر شدید شود و گاهی غشائی هم میباشد و بسبب آن  
قی می آید و در سردائی میباشد لیکن بی سبب ظاهر در آن زیادتی و کمی ظاهر شود و از دیدن زوشنی و توتر شمس  
علیل متنازی کرده و در کلام او بزدیان بود و چون مریض طفل بود پس وقت زیادتی در دوسر طفل میگردد و علاج  
میکند و اگر قدری ساکت شده بخواب رود در عالم نوم صریحاً استخوان عارض شود و در او صاحب و راست حرکت



بازو عن دند با تخم نیلوفر یا محمود یا بر آن اضا فو نوره احتقان سازند و موهای سرد و ر کرده اشیا را بارده بر سر نهند مثل برنج  
یا آب سرد و سرکه یا عصاره حشائش بارده تا که جوش خون کم شود و کلوبل یا اقیون بخوراند یا پیل سید را ج خورا  
تا دهن جوش کند و ازان سوزش و مانع بر طرف شود و کینین خوراند اگر بیوش نباشد و الا بد زلیه ترانه سوزنی در بدن  
رسانند چنانکه پیشتر و بخت صدراع طریق آن گویند و اگر بعض طفل باشد تمیزش اینست که یک ز لور صدراع یا خلف  
اوقن چسپانند و در آب گرم طفل انشانیده آب سرد بر سرش ریزند و اگر طفل اسر سام بسبب بروز در ازان شده باشد  
نشر از نشتر کشانید و کلوبل یا نیدریت قدری قدری از یک گیرین اودو گیرین بطفل نوشانند تا بکار آمدن بخوراید و اگر نشتر  
سرام برودی رفع نشود ازان مرض عظیم شدن راس بطفل عا به میشود و ازان آب در سر زیاد و بیخ میزد و در سر  
کانه سرانیم جدا میشود و سر بزرگ پیچود و آن لا علاج است طفل را بزرگ میکند و اگر از دیدان بود که در شکم پیدا شده  
بعد علاج عام یک روزنه بار ساتوانن حسب مناسب خورانیده روز دیگر صبح با سهل مناسب مثل و عن بریا غیر باز  
سینونان آینه بخوراند تا گرم او شکم خارج شود لیکن باید که هر گاه سینونان نوشانند قدری سوژام همراه آن  
آیزد و اگر بسبب کرده بود بعد علاج عام سر سام و ماشی اودویده دره نوشانند و پلاستر از خردل درست کرده بر محل کرده  
چسپانند و تابست دقیقه دارند و گاه گاه این تدبیر را کربل عمل آورده باشند و چون از خردل شراب بود بعد سهل و ضد  
قدری شراب همراه سینون بنوشانند تا تقویت مانع کند مسلسل چهارم در دوران یعنی دوران سرد و آنرا بلت  
لائن فزنی گویند که در کسرا و بکون راز مسله و کسرای مثانه نوقاق و سکون یا می شانه تختانی و فتح کانت فارسی بکون  
و او و سبب آن اینست که آنچه دوران خون همیشه در بدن و مانع پیمانند و بسبب آن صحت محفوظ میباشد  
در ان فرق و لغ می شود و ان اصلی و شرکی میباشد اصلی آنست که بسبب زیادتی و کمی خون یا از آن سختن صفر یا خون جاش  
شود چنانچه با مرض یقان بود و شرکی آنست که تبین امراض دیگر اعضا مثل امراض قلبیه یا معدیه چنانکه در بعضی طعام  
میشود یا اینکه با امراض جسمیه یا صرع حادث شود علامت این مرض آنست که دوران سرد و خصوصاً وقت نشستن  
و برخاستن و راه نشستن در هر چیز نظر صاحب آن متحرک بکرت دوریه محسوس شود و چون این دوران زیاد شود پیش  
چشمان تاریکی محسوس کرد و بعد آن بیماری افتد یا حالتی قریب بسقوط عارض شود و آنچه از این مرض شرکی بود در ان  
حدوث در آن اندیشه نباشد اما دوران اصلی بی خونک است چه خون درین آنست که بعد این مرض فالج یا سکت  
پیدا شود و از ان باریبیرد علاج اول تفرقه در اصلی و شرکی کرده بعد تفحص سبب نهانیه من بعد دفع سبب که شد مثلا  
هر گاه سبب اصلی زیادتی خون بود قصد گیرند یا بر صدغین ز لور چسپانند و بر غایت راس بخورید یا شراب از زنده سهل  
دهند از آنچه مقلل دم و نبر دست با خراج رطوبات و مویه مثل سنگیشیا سلفاس و غذا کم دهند و آنچه از کمی خون با  
در ان ضد آن عمل آرند یعنی غذای خوش خوراند و تدبیر مولد دم عمل آرند مثل اینکه کینین و آب آهن در روغن

در دوران سرد و آنرا بلت



بگرمای بنوشانند و آنچه از آیه سخن صغرا با خون که در برقان میباشد بود در آن بتدبیر تصفیه بگریه و از مدخل آنکه  
سهل هند از کلاو مل همراه روبرب یا سفوف جیلپ بنوشانند یا آنچه سهل مناسب دارند بنوشانند تا جگر صاف  
شود و بعد برای تصفیه خون مدرات دهند و در اقسام دوران شرکی بسوی علاج اصل امراض چنانکه بدیل  
هر یک مطبوع است متوجه شوند و دادن سهل در اکثر امراض شرکیه دماغ ضرورت و مفید میباشد **فصل پنجم در**  
**فصل پنجم در سبات و آزاد لغت انگلش ساقم نوزاد هم گو نام وقتیکه بحد میوه شی رسد میگویند و آن بفتح سین جمله سکون**  
و لغت و سیم و ضم نون و سکون و او و کسر لام و سکون نون و سین مولا و کو باضم کات و سکون او او فتح سیم و سکون الفات  
و آن عبارتست از نوم ثقیل طبعی که ابتداء بان دشوار باشد و آنهم علامتست که در اکثر امراض یافته میشود و حاصل  
بیش تر ضرر شدن جسم سودست از دماغ که از ان ادراک و تعقل میباشد و این یا بسبب انحصار دماغ بود که از  
زیادتی خون یا زیاد شدن آب در دماغ حادث شود و گاهی این ضرر از رسیدن اجزای سمیه مخدره تا دماغ  
حادث میشود مثل سیکه افیون یا بای سائمن یا آب بخر کلار و نام از یاد و باستمال آوردن هم از یاد نوشیدن شراب  
سبات عارض میشود و گاه هرگاه هوا بخون بجزئی نرسد و اجزای سمیه در خون باقی ماند چنانکه در بعضی امراض  
معدری شود سبات عارض میگردد و گاه از آئینرس منفسه با خون در سیدن آن در دماغ حین آنچه در برقان  
بود هم خواب زیاد عارض میشود چه کار صغرا در دماغ نیست و هم چون صغرا با خون مختلط شود خون کمزور میگردد  
و بسبب آن غذای خوش بدماغ نمیرسد پس دماغ ضعیف میگردد و جسم سود از کاره اص خود که ادراکست قاصر میشود  
و بار ماند خواب همین است که در ان حواس از ادراکات خود باز ماند و همچنین هرگاه گرمی زیاد میشود نوم غالب میگردد  
چه از ان جوش خون پیدا میشود و از ان دماغ منضبط میشود و همچنین هرگاه سردی زیاد میشود و برف زیاد برود  
از ان هم خواب زیاد میشود چه از ان آب زیاد متولد شده و دماغ را خسته میکند و گاهی بسبب هم ام قوی آب  
در دماغ زیاد میشود و این در اطفال وقت بروردن پستان پیدا میشود و در پسران هرگاه دماغ ملایم در سنین شود  
آن زمان این ورم پیدا میگردد و لیکن این ورم حاد و با علامات سرسام میباشد بلکه مزمن و سرد  
بود و از همه این اسباب سبات پیدا میشود و در مرض سکت هم خواب ثقیل عارض میشود و از زیاد خوردن  
هم خواب زیاد میشود و در بخار هم گاه گاه خواب زیاد عارض میشود و علامات آنچه بسبب انحصار دماغ از زیادتی  
خون باشد در ان تعقل دماغ و سرخی چشمان و صلابت و حرمت و قوت نبض و در ر عروق دماغ سیاه است و  
آنچه بسبب زیاد شدن آب دماغ باشد در ان سها و نقل دماغ نبض ضعیف و بطی بود و در بدن آثار کمزوری  
ظاهر باشند خصوصاً هرگاه بیمار پیر باشد بسبب کمزوری میوه کستن نالف و عین از چشمها و بینی که  
جاری باشد و کلم صاف نبود و تمام بدن ضعیف بود و چون در دماغ طفل آب زیاد گردد و در ان وقت

بسیار است  
و در بعضی  
امراض  
معدری  
شود

در بعضی  
امراض  
معدری  
شود



اطراف آن سرد باشد از چشم آن دیده نشود زیرا که لقب غصبه کشاده می شود و سرگرم می باشد و آنچه از مضموم بخوره یا از شرب  
 شراب از آن عارض میشود در آن سبقت استعمال سموم یا شرب شراب نماید شاهد بود و آنچه به شیخ دیگر امراض عارض شود  
 در آن خوردن امراض مذکور و با سبب باشد علاج اول تفحص سبب ضروری بود و بعد به تدریج شستن شود  
 هرگاه از زیادتی خون بود در آن قصد گیرند و زکوة بصدقین چسباندند من بعد مسهل قوی که مخرج را لطوات رقیقه باشد بنویسند  
 و آنچه از زیادتی آب بود در آن مسهل قوی المفضل بیاوردند شامه شل روغن حب السلاطین و بعدا مسهل ادویه مدبره بنویسند  
 که آن زیاد مفید بود آنچه با فطال عارض میشود در آن هم مسهل دهند و بهترین مسهل درین وقت برای المفضل شربت  
 اسکاسنی است و آن قسبی را تصنیف است حنظل اسکاسنی یک گرم و سفوف کوبیده کپوئید دو گرم سوذا کاربناس مسکین  
 با هم آمیخته سفوف سازند و ازین سفوف فضل را در شش ماه تا ریسک آن پخته ماه سگرین دهند و از بعد آن تا هر یک نیم سال  
 پنج گرم بخرانند و اگر فعل موافق مقصود حاصل نشود در سن ده ماه به هم بچنگرین بدهند و بلا شکر از نیش گس بر سر  
 زنند و مدرات نوشانند چون آب در سفر فضل زیاد میشود گاه از شکر بر می آید لیکن درین مرض ایسیدجات براسه  
 طفل کم بود و اما کلول یا بل سیدرات لطفل خورایندن در هم سیاه زیر سر و لفل و در کش ران نالییدن بهتر است  
 و اگر طور ایندن کلول و غیره رکیبات سیاهی ممکن نبود فقط بر بالیدن در هم سیاه زیر لفل و در کش ران اکتفا نمایند  
 و اگر اثرشک تلفند که بسیار مفید است و آنچه از خوردن ادویه سمیه مکره شل انیون پیدا شود در آن قی کنند تا به  
 خارج شود و آنچه از بریدن کلان فام عارض شده باشد در آن آب سرد بر روی علیل زبرد حوت باشند و نیز آب  
 انیونیا بویانند و آنچه از زیادتی نوشیدن شراب افتد در آن هم قی کنند یا بنویسند زراک شراب را از صندره برگشته بپزند  
 و نیز آب انیونیا بویانند و آنچه از خوردن طعام باشد در آن هم قی کنند و بعد آن کافی بنوشانند و آنچه به شیخ امراض  
 در دیگر مذکور شده اند از راه اصل علاج همانست که تدبیر مرض اصلی بعمل آید و علاج عام آن اینست که  
 اشیای عارضه مثل سبزه و تخم کوی خشک و قتراب انیونیا یا بنند فصل ششم در سهریشی بخوابی مفرط و آن را  
 بافت انگلش و یک نولس در هم سیاه شش و بلنت لاشن ان شویلیا گویند و اسباب آن هم بسیارند و این هم  
 حملات است که در اکثر امراض یافت می شود یا بجز گاهی از زیادتی خون عارض می شود و درین وقت ضروری است  
 که در وسر یافته شود که سبب آن خواب نیاید و گاهی از قلت دم پیدای شود و زمانی بسبب انجولیا یعنی فساد طنون  
 و کثرت فکر و گاهی بسبب زیادتی محنت و تعب و گاهی بسبب کثرت اشتغال یا امور عظیمه مثل حملات فرزند یا اتهام  
 مجالس کتخالی و دعوت شخص مجلس و غیره عارض میشود و زمانی از شرب شراب که زیاد از مقدار بود و همچنین از  
 زیاد خوردن تنباکو و سیسره چای و کافی و انیون محلول بآب و بنگ و گاهی در خصوص بخوابی پیدای شود  
 که در کساکه در عطوی از اعضای بدن در شدید بود خواب نمی آید و همچنین از زیاد گرمی و سردی هم خواب نیاید

ع  
 در وقت خواب  
 در وقت بیداری  
 در وقت خوردن  
 در وقت آشامیدن  
 در وقت نشستن  
 در وقت ایستادن  
 در وقت راه رفتن  
 در وقت خوابیدن  
 در وقت بیدار شدن  
 در وقت خوردن و آشامیدن  
 در وقت نشستن و ایستادن  
 در وقت راه رفتن و خوابیدن  
 در وقت بیدار شدن و خوردن و آشامیدن  
 در وقت نشستن و ایستادن و راه رفتن و خوابیدن  
 در وقت بیدار شدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و ایستادن و راه رفتن و خوابیدن  
 در وقت بیدار شدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و ایستادن و راه رفتن و خوابیدن و بیدار شدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و ایستادن و راه رفتن و خوابیدن